

مرگ یک جنایتکار صف سوگواران!



و تالاب‌های متعدد را به دنبال داشت و پروژه‌های دیگری مانند کارخانه جات سیمان، واردات خودرو، اتموبیل‌سازی و مجتمع‌های پتروشیمی بر آلابندگی هوا افزود.

رفسنجانی در دهه ۷۰، حامی سرسخت دخالت سرداران جنایتکار سپاه و بسیج در پروژه‌های اقتصادی بود و حلقه‌های متعددی از نهادهای رانتی و پول‌شویی را با محوریت خانواده و نزدیکان و دستیارانش به وجود آورد. این پدیده در روند گسترشش به شکل‌گیری غده سرطانی رانت‌خواری و فساد بیشتر مالی در اقتصاد ایران تبدیل شد. در دهه ۷۰ وزارت اطلاعات دولت هاشمی رفسنجانی برنامه ترور و کشتار رهبران و اعضای اپوزیسیون، روشنفکران، منتقدین، دگر اندیشان و هنرمندان را در داخل و خارج از کشور به صورت رسمی و سیستماتیزه پیش می‌برد و او بدون شک از بلندپایه‌ترین جنایت‌کاران تاریخ معاصر ایران است. هاشمی با بهره‌جستن همزمان از سنت مصلحت‌اندیشی شیعی و پراگماتیسم لیبرالی، بارها پروژه‌های حذف، ترور و سرکوب مخالفین و منتقدین نظام مقدسش را پیش گذاشت و یا سر به نشانه تأیید آن تکان داد.

سیمای جنایت پوشان

فرق است میان قضاوت کردن درباره یک مسئول درجه چندم جمهوری اسلامی با فردی مانند اکبر هاشمی رفسنجانی. بار جنایت و کشتار چنان در کارنامه و اندیشه هاشمی سنگین است که در قبال آن نمی‌توان حد وسط را گرفت و موضع میانه اتخاذ کرد. در مواجهه با پدیده رفسنجانی شما یا تمام قد علیه بهره‌کشی و ستم، جنایت و ترور هستید یا تا گردن در پوشاندن و توجیه آن غرق می‌شوید. و دومی اتفاقی است که مدت‌ها است در ادوار مختلف انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و مجلس خبرگان تا کارناوال «علی اکبر خوانی» روز ۲۱ دی افتاده است. مهم نیست مدافعین و یا توجیه‌گران هاشمی از «چپ» و راست با چه انگیزه، نیت و تحلیلی ماهر تأیید و قلم‌بخشش بر عملکرد او می‌گذارند، مهم این است که نام و

دهه در بالاترین سطوح اجرایی، امنیتی، نظامی و قضایی حضور تعیین‌کننده و موثر و فعال داشت. پس از مرگ خمینی و پایان جنگ، رفسنجانی نقش اصلی را در به رهبری نشاندن علی خامنه‌ای بازی کرد و به عنوان رئیس دولت، یک برنامه جنایتکارانه اقتصادی با عنوان «سازندگی» را درپیش گرفت. هدف این برنامه رشد هرچه بیشتر مناسبات سرمایه‌داری و ادغام مضاعف ساختار اقتصاد ایران در مدار و متن سرمایه‌داری جهانی امپریالیستی بود. طرح‌های ریاضت اقتصادی و «تعدیل ساختاری» دولت هاشمی، کمر اکثریت طبقه کارگر ایران و دیگر مزدبگیران خرد و اصطلاحاً «دهک‌های پایین» جامعه را شکست و بی‌ثباتی شغلی، بی‌کاری، گرسنگی و فلاکت بیشتر برای آنان به ارمغان آورد. وجوه دیگر این برنامه مانند پیوند کشاورزی ایران به سرمایه جهانی، در بلندمدت به ویرانی بیشتر ساخت اقتصادی جامعه و مهاجرت روستاییان به حاشیه شهرهای بزرگ، گسترش زاغه‌نشینی و در نتیجه افزایش اعتیاد و تن‌فروشی منجر شد. تغییرات اکولوژیک ناشی از سد سازی‌های «سردار سازندگی»، نابودی محیط‌زیست و خشک‌شدن دریاچه‌ها

امامش که در رأس آن حزب چماق به دستان جمهوری اسلامی با حضور شخصیت‌هایی چون میرحسین موسوی، محمد بهشتی، علی خامنه‌ای، محمد خاتمی و قضات جنایتکار شرع مانند موسوی اردبیلی، خلخالی، یوسف صانعی، گیلانی و غیره قرار داشتند، تثبیت حاکمیت‌اش را مدیون سرکوب خونین جنبش‌های مردمی و سازمان‌های کمونیستی و مترقی بود؛ سرکوب جنبش زنان و تحمیل حجاب اجباری و قوانین شریعت، سرکوب جنبش‌های دهقانی و ملی در ترکمن صحرا، کردستان و خوزستان، سرکوب جنبش دانشجویی در ضد انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها، سرکوب جنبش کارگری و در نهایت سرکوب تمام عیار کل جامعه پس از خرداد ۱۳۶۰ که خط خونین آن تا قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ بی‌وقفه ادامه پیدا کرد. تحمیل جنگ ارتجاعی هشت ساله همراه با صدام حسین به توده‌های مردم دو کشور ایران و عراق که جز انبوهی از استخوان‌های سوخته و ویرانی بی‌انتهای باقی نگذاشت و ترویج ارتجاع اسلامی و اسلام‌گرایی در سراسر منطقه و جهان از دیگر فعالیت‌های اصلی جمهوری اسلامی در دهه تثبیت‌اش بود. هاشمی رفسنجانی در تمام این

۲۱ دی ماه ۱۳۹۵ روزی بود که به جز طرفداران همیشگی جمهوری اسلامی از دو جناح اصولگرا و اصلاح‌طلب، صدها هزار نفر از مردم تهران که الزاماً از پایه اجتماعی حاکمیت نیستند هم، زیر تابوت اکبر هاشمی رفسنجانی صف کشیدند و سوگواری کردند. این که جمعیت شرکت‌کننده در این مراسم به ادعای رسانه‌های حاکم ۲/۵ میلیون نفر بود یا بنا به یک تخمین هندسی از فضا و محیط، حداکثر ۳۳۰ هزار نفر (۱)، اصلاً در این رویداد عمده نیست. مسئله این است که بخشی از خرده بورژوازی و قشرهای شهری بنا به خصلت طبقاتی متزلزل و بی‌ثبات‌شان، چند سالی است تصمیم گرفته‌اند با عنوان «رهبر جنبش اصلاحات» و «حامی منافع مردم» زیر عیای آلوده به جنایت و فساد اکبر هاشمی رفسنجانی بروند و نمایش جمعیت ۲۱ دی و سایر واکنش‌های سمپاتیک به مرگ هاشمی، اوج نمادین این حقارت بود. این وضعیت، بیان یک قطب‌بندی نامساعد و پیچیدگی‌های صحنه سیاسی جامعه است و ضرورت دخالت‌گری آگاهانه و انقلابی و تغییر صحنه به سمت راه دیگری را بیش از پیش، تأکید می‌کند.

سیمای یک جنایت‌کار

در کارنامه سیاسی هاشمی رفسنجانی موارد متعددی از جنایت علیه مردم را می‌توان به وضوح نشان داد اما اصلی‌ترین‌شان، مشارکت مستقیم و تعیین‌کننده در بنای جمهوری اسلامی است. دولتی که بر ویرانه‌های انقلاب ناکام مانده مردم ایران و از تلفیق قوانین پوسیده اسلامی با وحشیانه‌ترین اشکال بهره‌کشی طبقاتی، بنا شد و پیش از عروج پدیده‌هایی مانند القاعده، طالبان و داعش، نخستین دولت اسلامی را بنا کرد. دولت اسلامی هاشمی و

عمل او چنان به ستم علیه مردم آلوده و عبایش چنان به خون آغشته است که هر ذره‌ای تلاش برای سمت‌گیری با او یا توجیه و توصیه‌اش، بی درنگ به یک انتخاب حیاتی برای هر فردی منجر خواهد شد: انتخاب میان شرافت یا بی شرفی! هر مقدار توجیه امثال رفسنجانی‌ها، هر ذره تردید در نقش داشتن او در کشتار و جنایت و ستم بر مردم، هر اندازه امید و سمت‌گیری با امثال او و دولت و نظام و سیستمی که بنا نهادند، به همان میزان بیانگر غرق شدن افراد در سازش با رژیم، همدستی با جنایت و تن دادن به ذلت سکوت در برابر ظلم و همگامی با مرتجعین و ستمگران است.

سمت‌گیری بورژوازی و خرده بورژوازی با هاشمی رفسنجانی و عملکرد او، وقتی به توجیه و سفسطه‌هایی از این دست می‌انجامد که «او هیچ نقشی در جنایت‌ها نداشت و فقط سکوت کرد» یا «او مردم را تنها نگذاشت و مردم هم تنهایش نگذاشتند»، آن‌گاه دیگر خصلت تبهکارانه پیدا می‌کند. به قول برشت «آن کسی که حقیقت را نمی‌داند و نمی‌گوید، جاهل است اما آن کسی که حقیقت را می‌داند و نمی‌گوید، تبهکار است» و نسبت به تبهکاری اجتماعی هرگز نباید روادار و شکیبیا بود. موضع تعرضی داشتن در مقابل چنین یاه‌های ارتجاعی و ضد انقلابی، یک مسئولیت اخلاقی و سیاسی در مبارزه با حاکمیت است. جامعه‌ای که حتی صد هزار نفر از مردمش - مردم به معنای کسانی که پایه اجتماعی و تاریخی هواداری از جمهوری اسلامی نبوده‌اند - در مراسم تدفین یکی از پدرخواندگان فساد و جنایت شرکت می‌کند، پتانسیل و بدرهای هولناکی از تن دادن به فاشیسم و ارتجاع را در خود حمل می‌کند. به این تن سپردن به ارتجاع، به این سمت‌گیری، به این چشم بستن بر واقعیت ستم و قتل و کشتار نباید مجال آسوده نفس کشیدن و رجزخوانی داد. بهای هر سطحی از دفاع از رفسنجانی، فروختن شرافت و لگد کردن اخلاق است.

این گزاره سرایا دروغ که «هاشمی در دوره پایان حیات سیاسی‌اش، جانب مردم را گرفت» باید تحقیر و رسوا شود. کدام مردم؟ کدام جانبداری؟ رفسنجانی، همواره رفسنجانی جمهوری اسلامی بوده است و مواضع سیاسی‌اش با مصلحت دولت جمهوری اسلامی تعریف و تعیین می‌شد. مهم‌ترین دغدغه او در تمام دوران زندگی‌اش، حفظ سلطه طبقات حاکم بر اکثریت مردم از طریق تداوم حاکمیت دولت جمهوری اسلامی بود. او چه هنگامی که در رکاب امامش حکم قتل عام و جنگ

ارتجاعی را پیش می‌برد و چه وقتی با «اجتهادهای متفاوت» در برابر جناح دیگر حاکمیت می‌ایستاد، به تنها چیزی که فکر نمی‌کرد منافع توده‌های مردم به ویژه کارگران و زحمتکشان بود. تشدید اختلاف منافع و اختلاف نظر درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی که ناشی از تضاد جناح‌های مختلف رقیب بود، نه بر مبنای منافع مردم، بلکه بر سر سمت‌گیری با این یا آن قدرت امپریالیستی (آمریکا و غرب یا روسیه و چین) یا چگونگی سرکوب اعتراضات مردمی و نحوه اداره دولت و روابط بورژوازی حاکم بر جامعه صورت گرفت، به نحوی که تمام آن‌ها در نهایت به بقای حاکمیت جمهوری اسلامی خدمت کند. هاشمی رفسنجانی در حفظ هژمونی دولت سرمایه داری اسلامی در ایران و تداوم چرخیدن چرخ بهره کشی و استثمار طبقاتی، هیچ تردید و شبهه‌ای نداشت. اما بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی ایران بنا به علل مختلف ناشی از منفعت جویی‌های حقیر طبقاتی و ترس و بی ثباتی و احساس نا امنی، در مقاطعی به ویژه در وقایع سال ۸۸ و سپس بهار ۹۲ و روی کار آمدن دولت روحانی، به دفاع و توجیه و تقدیس هاشمی و ائتلافش پرداختند. سخنگویان سیاسی و فرهنگی بورژوازی و خرده بورژوازی در کسوت نویسنده، شاعر، مترجم، بازیگر، کارگردان، استاد دانشگاه، نوازنده، روزنامه نگار، منتقد، تحلیل‌گر، ورزشکار و غیره به شکل علنی و رسمی، نقش مهمی در این مجلس خیانت جمعی بازی کردند. وظیفه اصلی شان، پایان دادن به تزلزل‌های وجدان معذب آن بخش‌هایی از جامعه بود که تردید داشت آیا می‌توان به قاتلین آن همه روشنفکر و نویسنده و جان‌های عاشق رأی داد و با دشمنان مردم بیعت کرد؟ و ارزان مایه‌ها و ناروشن‌فکران کوتاه فکر و حقیر بانگ برداشتند که: بله می‌توان، پس زنده باد خیانت و خودفروشی!

بخشی از خرده بورژوازی در تبعات ناشی از شکست انقلاب ۵۷ و روند نزولی انقلاب جهانی و فقدان یک بدیل انقلابی و راهگشا در صحنه سیاسی، چنان بی رگ و تحقیر شده است که از چشم بستن بر هر لجن و از تن دادن به هر سازش و تسلیمی ابا ندارد. سقف خواست و افق دیدش، در برابر تحقیر و سرکوب حاکمیت فاشیستی، مدام پسرفت می‌کند و به سطح پایین‌تری از انتظار و سطح بالاتری از همزیستی و تمایل به ستم و ستمگر نزول می‌کند. این قشر همیشه منافع طبقاتی‌اش را به عنوان «منافع جمعی» همه طبقات معرفی کرده و با عناوین مختلف «منافع

ملی»، «جنبش دمکراسی خواهی مردم ایران»، «مصلح عمومی جامعه» و غیره تبلیغ می‌کند. از آن‌جا که امروزه بخش مهمی از مبارزهٔ تئوریک، سیاسی و ایدئولوژیک پرولتاریا با بورژوازی از معبر مبارزه با توهمات خرده بورژوازی می‌گذرد، رسوا کردن سندرورم سمت‌گیری با نظام جمهوری اسلامی و قاتلین و شکنجه‌گران، یک ضرورت مداوم است.

باب آواکیان رهبر جنبش کمونیستی جهانی و صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا می‌گوید: «معرفت شناسی و اخلاق در یک نقطه با یکدیگر تلاقی می‌کنند و جایی هست که باید ایستاد و گفت پرهیز از دیدن این مسئله غیر قابل قبول است» (۲) و موضع‌گیری در قبال هاشمی رفسنجانی دقیقاً یکی از همین نقاط است. نمی‌توان واقعیت خونین و نفرت انگیز عملکرد و اعتقادات او را ندید و بر آن شورش نکرد. این مسئله به همراه افشاگری مداوم از خط، ایدئولوژی و جهان بینی هاشمی و دولت و جامعه‌ای که او و امامش و دیگر مؤلفینشان بنا کردند، حلقهٔ کلیدی در برخورد

با حقارت و توهم خرده بورژوازی طرفدار امثال هاشمی است. این پروسهٔ نفی و نقد و مبارزه با توهمات، باید با طرح آلترناتیو مادی، مطلوب و واقعی یعنی انقلاب کمونیستی بر اساس سنتز نوین کمونیسم همراه باشد. تشریح صحت علمی کمونیسم، تبیین حقانیت ایدئولوژیک آن، اثبات مطلوبیت جامعهٔ مورد نظر و اهدافش و تصویرسازی از مدل جامعهٔ آینده از طریق یک برنامهٔ دولت بدیل سوسیالیستی، آن وجه ایجابی استراتژیکی است که در تمام پروسهٔ مبارزات و تبلیغ و ترویج و سازماندهی‌مان در میان توده‌ها باید آن را در دست بگیریم.

هاشمی رفسنجانی مُرد، اما مبارزه برای سرنگونی انقلابی نظامی که او بنا نهاد ادامه دارد. ■

«آتش»

یادداشت‌ها:

1- <http://payeshonline.com/news/128230/>

۲- آواکیان، باب (۱۳۹۵) راهی دیگر. ترجمه منیر امیری. نشر آتش. ص ۶۲

زمان کندن گور این نظام است

اوایل دی ماه بود که ماجرای گورخواب‌های نصیرآباد مانند سیلی بر صورت از وفور درد، کرخت‌شده‌ی جامعه خورد. گرانی و تورم، نرخ بیکاری، کشاورزی نابودشده، اقتصاد در حال احتضار، سرکوب، خفقان، اختلاس‌های کلان، حقوق‌های نجومی، فقر، حاشیه‌نشینی، اعتیاد، کارتن‌خوابی و... ارتباط تنگاتنگ با هم دارند و حاصل کارکرد سیستم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی هستند. در ایران و مخصوصاً شهرهای بزرگ مثل تهران، برای مشاهده‌ی بی‌خانمان‌ها و کارتن‌خواب‌ها لازم نیست زحمت گشتن به خود بدهی. کافی است در خیابان‌های اصلی شهر مانند خیابان ولیعصر راه بروی. هر جا که چشم بگردانی، بساط گسترده‌ی گدایی، کودکان و نوجوانان و حتی بزرگسالان فال فروش و گل فروش و آدامس فروش و نوازنده، احاطه‌ات کرده‌اند. شب‌ها کمتر کوچه و خیابانی از شهر است که کارتنی در آن، مامن بی‌خانمانی نباشد؛ همین وضع را چند برابر کن تا برسی به حاشیه‌ها و حلیه‌آبادهای اطراف شهر. افرادی که در اثر فقر و بیکاری از شهرها و روستاهایشان در جنگ برای بقا به

تهران سرازیر شده‌اند، مدت زیادی است که دست فروش‌ها و آدامس فروش‌ها و... شامل طیف گسترده‌ای از افراد می‌شوند از کودک و پیر و جوان از بلوچ و افغانستانی و ترک و کرد و... جغرافیای سنی و مکانی گسترده‌تری و زندگی افراد بیشتری درگیر فقر و خیابان شده است. همه‌ی این‌ها نتیجه‌ی کشاورزی مرده در روستاها و ورشکستگی صنعت و کمبود کار در شهرها است. طبق اعلام مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری در تابستان ۹۵ با معیار یک ساعت کار در هفته با دستمزد ۳،۷۶۰ تومان معادل ۱۲،۷ درصد است. نرخ بیکاری جوانان (۱۵ تا ۲۴ سال) در بهار ۹۵ معادل ۲۷،۸ درصد بوده است. بر اساس تازه‌ترین گزارش مرکز آمار نرخ تورم، ۷،۲ در آذر ۹۵ اعلام شده است. حقوق ۷۱۲ هزار تومانی کارگران در سال ۹۴ به ۸۱۲ هزار تومان در سال ۹۵ افزایش یافت این در حالی است که طبق اعلام مرکز پژوهش‌های مجلس، خط فقر در همین بازه زمانی معادل دو میلیون و ۳۰۰ هزار تومان اعلام شده بود؛ یعنی حقوق زیر این رقم

ادامه در صفحهٔ بعد

مساوی حضور در محدوده «زیر خط فقر» است، این رقم را مقایسه کنید با ۳،۷۶۰ تومانی که معیار بیکار نبودن فرد است! فاصله‌ی زیاد این دو رقم نشانگر اوضاع نابه‌سامان معیشت در جامعه است. در نظر بگیریم که هنوز این نابه‌سامانی مربوط به افراد شاغل با شغل ثابت است. این اوضاع نابه‌سامان را برای افرادی که چنین امکانی ندارند، به‌طور تصاعدی بالا ببرید. نتیجه‌ی عینی این آمار و ارقام سررشته زده شده می‌شود سقوط هزاران و میلیون‌ها زن و مرد و کودک از دهک‌های پایینی جامعه به ورطه‌ی حاشیه‌نشینی و کارتن‌خوابی. افرادی که جمعیتشان بین یازده تا هجده میلیون نفر تخمین زده می‌شود، یعنی حدود یک ششم جمعیت کشور حاشیه‌نشین هستند و شیب تند سکوی این سقوط، زیر پای میلیون‌ها نفر دیگر هم قرار دارد.

مسئولان زیادی از رییس جمهور گرفته تا استاندار تهران و وزیر رفاه و رییس سازمان بهزیستی و فرماندار شهریار و... به این خبر واکنش نشان دادند. بخش مشترک تمام این واکنش‌ها، تلاش بود برای عادی جلوه دادن وجود فقر در جامعه و وارد کردن یک سازمان یا وزارتخانه‌ی دیگر به‌عنوان متولی رسیدگی به این‌گونه موارد در جامعه تا نقش و مسئولیت خود را در آن کتمان کنند. فرماندار شهریار، روح‌الله حسین‌زاده دادستان عمومی و انقلاب شهریار، حسین هاشمی استاندار تهران هم‌صدا اعلام کردند که «افراد حاضر در محل آرامستان نصیرآباد معنادان متجاهر هستند، نه بی‌خانمان.» و بیان کردند که این افراد علاقه‌ای به رفتن به کمپ ندارند و از تلاش برای ساخت گرم‌خانه و انتقال آن‌ها حرف زدند. منطق مسئولان در جدا کردن مقوله‌ی اعتیاد از بی‌خانمانی و فقر، نشان‌دهنده‌ی این است که نه خواست و نه توان حل چنین پدیده‌های گسترده‌ی اجتماعی در بدنه‌ی ساختار قدرت وجود ندارد. روزنامه‌ی همشهری در تاریخ ۳۱ فروردین ۹۴ از قول قائم مقام دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر نوشت: «گردش مالی خرده‌فروشی مواد مخدر در کشور، روزانه ۲۰۰ میلیارد تومان است.» وجود چنینی رقم کلانی در سطح خرده‌فروشی، بیانگر وجود یک صنعت گسترده و پول‌ساز در سطح کشور است و سرنج مافیای قدرتمند آن در

راس قدرت سیاسی حاکم و نیروهای نظامی و امنیتی‌اش قرار دارد. دامنه‌ی شیوع اعتیاد به مواد مختلف سنتی و صنعتی چنان گسترده است و سن ابتلا به آن به حدود ۱۲ سال کاهش یافته است که چندی پیش برخی را مجبور کرد طرح تشکیل کمپ‌های ترک اعتیاد نوجوانان را مطرح کنند. نداشتن امید به زندگی و آینده و افسردگی، بیکاری و تبعات آن، وفور مواد مختلف و دسترسی آسان به آن، جوانان و نوجوانان را به ورطه‌ی اعتیاد می‌کشاند و نیرو و پتانسیل آن‌ها برای سازندگی و حتی حرکات اعتراضی، پای بساط اعتیاد، دود می‌شود و به هوا می‌رود. استراتژی مسئولان در جدا کردن وضعیت و سرنوشت معنادان از عوامل انگیزشی محیطی و اجتماعی، پنهان کردن نقش تبهکارانه نظامشان در ایجاد چنین وضعیتی است و مانند این است که خرده‌ریزه‌ها را با پا زیر فرش پنهان کنی در حالی که سوت می‌زنی و مواظبی کسی مچت را نگیرد. فقر، اعتیاد، بی‌خانمانی و... زاده و لازمه‌ی حذف‌ناشدنی جوامع طبقاتی هستند. وجود گرم‌خانه و انتقال افراد بی‌خانمان برای ساماندهی آنان در بهترین حالت به پاک کردن صورت مساله می‌پردازد و نه حل آن. برای حرکت به سوی حل چنین مسائلی باید عوامل ایجادکننده‌ی آن را نشانه گرفت و برجیدن جوامع طبقاتی تنها راه واقعی تلاش برای حل آن است. نگاهی به تجربه‌ی جوامعی مانند شوروی و چین در دوران حاکمیت سوسیالیسم و کارهایی که در این دو کشور رخ داد نشان می‌دهد که چنین معضلاتی قابل حل هستند. در شوروی بعد از انقلاب سوسیالیستی در سال ۱۹۱۷ یکی از اتفاقات مهم این بود که دهقانان را قادر ساخت تا زمین‌های اشراف را صاحب شوند. نخستین برنامه‌ی اقتصادی شوروی با شعار «ما یک دنیای نوین می‌سازیم» شروع شد و میلیون‌ها نفر زن و مرد دهقان و کارگر درگیر بحث و اجرای آن شدند تا فقر و محرومیت و شکاف‌های اجتماعی را ریشه‌کن کنند. اوضاع چین قبل از انقلاب فلاکت‌بار بود. جمعیت عظیم دهقان چین مجبور بودند زمین از ملاکین اجاره کنند، اجاره‌ی آن‌ها را بدهند و چون درآمدشان کفاف نمی‌کرد مجبور بودند همواره وام‌هایی با بهره‌ی ۳۰ تا ۱۰۰ درصد از ملاکین بگیرند. باید به دولت و مقامات محلی هم مالیات می‌دادند. درگیر عواقب خشکسالی‌های مداوم بودند.

از شدت فقر مجبور بودند برگ درختان را بخورند یا حتی گاهی یکی از فرزندان‌شان را بفروشند. زنان شب‌ها در کارخانه‌های نساجی زندانی می‌شدند، وضعیت بهداشت و سواد، در پایین‌ترین سطح بود. میانگین امید به زندگی ۳۲ سال بود و جمعیت عظیمی (حدود ۶۰ میلیون نفر) معتاد بودند. اما بعد از انقلاب به رهبری مائو تسه دون، ورق چرخید. انقلاب ارضی، ریشه‌ی ستم ملاکین را برکند و دولت سوسیالیستی اعتیاد را از بین برد. کاشت و استفاده از محصول براساس منفعت جامعه صورت گرفت نه سود. دهقانان امکان یافتند سواد بیاموزند. سیلی از «پزشکان پابره‌نه» برای نجات جان مردم در نواحی دوردست، به‌راه افتاد. تمام این اتفاقات در بستر یک انقلاب عظیم سوسیالیستی رخ داد و زندگی میلیون‌ها نفر را متحول کرد. مردم آن جوامع با کمک یک حزب پیشاهنگ کمونیستی، ضرورت انقلاب را دریافتند، در مسیر آن حرکت کردند و نتایج آن را هم دیدند.

اضطراب انقلاب در جامعه‌ی ما هم آماسیده است. روی هر کجا که دست بگذاری با انبوهی از ویرانی هولناک نتیجه‌ی نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی روبرو می‌شوی. از وضعیت صنعت و کشاورزی گرفته تا زنان و جوانان و کارگران و دانش‌آموزان و دانشجویان و محیط زیست و... هیچ چیز سر جایش نیست. همه چیز درگیر آنا‌رشی سرسام‌آور تولید و مصرف کالایی است. ضرورت انقلاب وجود دارد و از طرف دیگر، امکان آن و مطلوب بودن آن. از روند حادث‌شونده‌ی تضادهای درونی جناح‌های مختلف قدرت که آخرین آن‌ها در دعوی قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضاییه نمود یافت تا ایستادن بر لبه‌ی تیغ در اوضاع حاد خاورمیانه، وخامت روزافزون شرایط معیشت زندگی مردم، شکاف عظیم تضاد طبقاتی و اختلاف سطح زندگی توده‌های عادی با میلیاردرها و نارضایتی عمومی از این اوضاع، همگی واقعیت‌هایی عینی هستند که بر مبنای آن و با رهبری یک حزب انقلابی می‌توان برای پایان بخشیدن به نابرابری و استثمار به‌سمت یک انقلاب سوسیالیستی پیش رفت.

باب آواکیان رهبر جنبش کمونیستی جهان و صدر حزب کمونیست انقلابی در آمریکا در یکی از آثار خود می‌پرسد چرا در جامعه‌ی سرمایه‌داری حقی به نام «خوردن» وجود

ندارد؟ و می‌گوید: «در چهارچوب دینامیک‌های سرمایه‌داری چنین حقی ممکن نیست... شمار عظیمی از مردم جهان به‌اندازه‌ای که برای سلامت انسان لازم است دسترسی به غذا ندارند و عموماً قادر به تأمین شرایط سلامتی خود نیستند. بنابراین در سرمایه‌داری مردم از حق ابتدایی خوردن هم محروم هستند. اگر آن را به‌عنوان "حق" اعلام کنیم و مردم برای گرفتن "حق" خود به امکانی که غذا به‌عنوان کالا فروخته می‌شود رفته و اعلام کنند "ما حق خوردن داریم و این حق اساسی‌تر از حق شما در توزیع فراورده‌ها به‌عنوان کالا و انباشت سرمایه است" و بعد شروع به برداشتن و خوردن آن‌ها کنند، می‌دانیم که چه اتفاقی می‌افتد هر زمان که مردم چنین کاری کرده‌اند چه شده است: "غارگران خیابانی را به گلوله ببندید!"^۱

در جامعه‌ی سرمایه‌داری تا زمانی می‌توانی بخوری که کاری داشته باشی و تا زمانی می‌توانی کار کنی که این کار در خدمت انباشت سرمایه باشد. این روند در مورد داشتن سرپناه و... هم همین‌گونه است. به راه افتادن خروش خشم گرسنگان و بی‌سرپناهان به‌سمت ریشه‌کن کردن این شرایط مستلزم آن است که آگاه شوند راه حلی وجود دارد و جامعه‌ای از نوع دیگر را می‌توان بنا کرد و از همین امروز برای ساختن آن جامعه متشکل شوند. ■

ستاره مه‌ری

یادداشت‌ها:

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر در این باره به مطلب «چگونه چین انقلابی بر مواد مخدر غلبه کرد؟» در سایت حزب کمونیست ایران (م.م) مراجعه کنید.
۲. برای مطالعه‌ی بیشتر در این باره به کتاب «تاریخ واقعی کمونیسم» اثر ریموند لوتا، ترجمه منیر احمدی، انتشارات حزب کمونیست ایران (م.م)، به همین سایت مراجعه کنید.
۳. «پرنده‌ها نمی‌توانند کروکودیل بزایند اما بشر می‌تواند، افق‌ها را درنوردد» اثر باب آواکیان، انتشارات حزب کمونیست ایران (م.م). نسخه‌ی کامل این اثر را در همین سایت ببینید.

www.cpmilm.com

معرفی کتاب «نقد جهان اوجالان»

فصل دوم

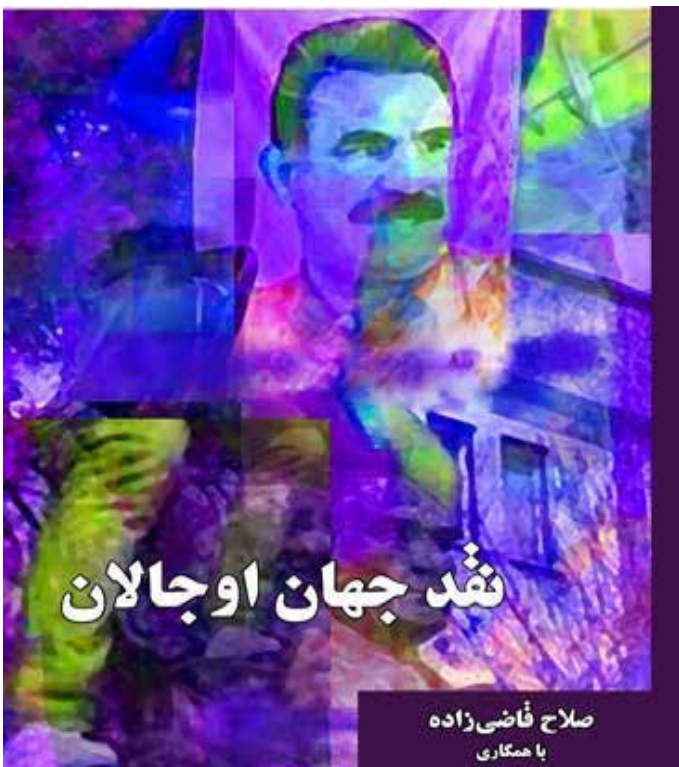
نام کتاب: نقد جهان اوجالان

نویسنده: صلاح قاضی زاده با همکاری امید بهرنگ

ناشر: انتشارات حزب کمونیست ایران

(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

سال نشر: چاپ اول آذر ۱۳۹۵



کمونیسم عمیق ترین، منظم ترین، منسجم ترین و همه جانبه ترین دیدگاه و روش علمی است.

باب آواکیان: «نظراتی درباره‌ی سوسیالیسم و کمونیسم، یک نوع بنیادا نوین از دولت، یک تصویر بنیادا متفاوت و بزرگ‌تر از آزادی»*
 «می‌خواهم از مارکس نقل به معنی کنم که سوال اساسی این نیست که پرولتراها و به‌طور گسترده‌تر توده‌های مردم در هر مقطع مشخص چه فکر می‌کنند یا چه کار می‌کنند. بلکه سوال اساسی این است که آنان به واسطه‌ی تضادها و قوای محرکه‌ی سیستم به انجام چه کاری وادار می‌شوند. این تضادهای بنیادین و محرک جامعه و دنیا است که در مقابل توده‌های مردم و همه‌ی کسانی که در هر مقطع به دنبال رهبری آنان هستند قرار می‌گیرد و با ضرورت (ضرورتی که ایستا نیست بلکه یک ضرورت متغیر عینی است) آنان را به این یا آن شکل، وادار به پاسخ‌گویی می‌کند. چگونگی پاسخ‌گویی آنان می‌تواند به میزان زیادی تحت تأثیر کسانی باشد که واقعیت مادی و حرکت و تکامل واقعی آن را آگاهانه‌تر می‌فهمند. این به مفهومی کلی واقعیت دارد، به‌ویژه در دوران‌هایی که تضادها با حدت بیشتری ظاهر می‌شوند. همین مساله تأکیدی است بر این که چرا داشتن یک دیدگاه و روش و رویکرد علمی و ماتریالیستی و دیالکتیکی در مقابله با دیدگاه و روش و رویکردی که به حد یک مذهب می‌رسد یا شکلی از اشکال ایده‌آلیستی و متافیزیکی به خود می‌گیرد، به این اندازه حائز اهمیت است.»

.....

یک دیدگاه و روش ماتریالیستی دیالکتیکی و به‌کار بست آن در جامعه‌ی بشری و تکامل این جامعه یعنی ماتریالیسم تاریخی، این نکته را آشکار می‌کند که تضادهای مشخصه‌ی هر جامعه و نیروی محرکه‌ی تغییر در جامعه، تضاد میان نیروهای تولیدی و روابط تولیدی و همراه با آن، تضاد میان زیربنای اقتصادی (یا شیوه‌ی تولیدی) و روبنا (سیاست‌ها و ایدئولوژی و فرهنگ) است. درک همه‌جانبه‌ی این مطلب، شالوده‌ی محکمی را برای درک روشن‌تر و عمیق‌تر از واقعیت اساسی این عصر و دنیای کنونی می‌ریزد. یعنی این تضاد اساسی سرمایه‌داری و سایر تضادهای تعیین‌کننده‌ای که مداوماً از آن برمی‌خیزند است که چارچوب کلی پدیده‌ها را تشکیل می‌دهد و دگرگونی دنیا را می‌طلبد و به پیش می‌راند. بله، عامل عمده همین تضادها هستند و حرکت و تکامل از آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. در عین حال، ما نیز به‌عنوان نیروهای آگاه و متشکل پیشاهنگ در پی تغییر این حرکت و تکامل هستیم. می‌خواهیم آن چه هست را به جریانی تغییر دهیم که به تحقق کمونیسم می‌انجامد. امکان این کار، خود در تضادهای بنیادین و معین‌کننده‌ی سرمایه‌داری نهفته است و از طریق حل انقلابی این تضادها در سراسر دنیا می‌تواند حاصل شود...»

* کل این اثر با عنوان «دولت و آزادی» توسط نشر آتش به فارسی منتشر شده است.

نقد جهان اوجالان عنوان کتابی است که از سوی انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م) منتشر شد. موضوع کتاب، نقدی همه‌جانبه از موضع کمونیستی نسبت به نظرات و خط سیاسی و ایدئولوژیک عبدالله اوجالان رهبر در حبس پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) است. این نقد با اتکاء بر مطالعه و تحلیل بیش از ۱۵ کتاب اصلی اوجالان نوشته شده که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۸ تاکنون منتشر شده اند. آخرین آثار اوجالان که مجموعه‌ای ۵ جلدی با عنوان **مانیفست تمدن دمکراتیک** است و از سال ۲۰۰۹ به بعد انتشار یافته، مهم‌ترین منبع برای نقد آخرین نظرات او در این کتاب است. همچنین تاریخچه‌ی رسمی پ.ک.ک و جزوات و مجلات حزب حیات آزاد کردستان (پژاک) نیز مورد استفاده نویسندگان قرار گرفته‌اند. کتاب شامل یک مقدمه و یک نتیجه‌گیری و ۸ بخش مجزا است که هر بخش به یک موضوع مشخص اختصاص یافته است. معرفی مقدمه و فصل اول کتاب را در آتش شماره ۶۲ خواندید. در این جا به معرفی فصل دوم می‌پردازیم.

عنوان فصل دوم «**معمای تاریخ**» است. این فصل، نگرش اوجالان به جامعه و تاریخ را نقد می‌کند و از ماتریالیسم تاریخی در مقابل نظریه‌ی «جامعه‌شناسی آزادی» اوجالان دفاع می‌کند. ضدیت با علم تاریخ یعنی با ماتریالیسم تاریخی مارکسیستی در مرکز دستگاه فکری اوجالان قرار دارد. او بارها اعلام کرده است که تجدید نظرش در مارکسیسم با تردید در مفاهیم ماتریالیسم تاریخی آغاز شد.

تره‌های اصلی اوجالان پیرامون تاریخ جامعه‌ی انسانی عبارتند از این‌که: (۱) اراده و شعور انسانی بنیان‌های جامعه را می‌سازد و نه روابط مادی

ادامه در صفحه بعد

زیربنایی جامعه و تضادها و قوای محرکه‌ی آن بلکه بر اساس پیش-فرض‌های «اخلاقی و وجدانی» و «هویتی» و «جنسیتی» و مقوله‌های مشابه تبیین می‌کند. درحالی‌که خود این مقوله‌ها، تاریخاً مشروط به قوای محرکه‌ی زیربنایی جامعه هستند و درنهایت توسط شالوده‌های زیربنایی جامعه شکل گرفته‌اند و با تغییر زیربنای جامعه در مقاطع مختلف، این مقوله‌ها نیز دستخوش دگرگونی شده‌اند. درنتیجه، دارای خصلت تاریخاً مشخص هستند و از زمانی که جامعه‌ی بشری بر پایه‌ی تقسیم طبقاتی قرار گرفته است، این مقوله‌ها نیز خصلت طبقاتی مشخصی پیدا کرده‌اند. نهاد «دولت» نیز با ظهور جامعه‌ی طبقاتی ظهور پیدا کرده و با از بین رفتن جامعه‌ی طبقاتی از میان خواهد رفت. درنتیجه، کلیه‌ی دولت‌ها در تاریخ بشر، کلیه‌ی عشایر و قبایل و طریقت‌ها و نظریه‌ها، دارای خصلت طبقاتی مشخص هستند.

طبقه‌ای فشرده می‌شود به نام پرولتاریا که درواقع سوژه‌ی تاریخی رهایی کل بشریت از وضع فعلی است. در این فصل همچنین با اتکا به ماتریالیسم تاریخی مارکسیستی اثبات شده که چرا تقسیم‌بندی تاریخ به دوره‌های مختلف نه یک امر دلخواهی بلکه یک تقسیم‌بندی عینی و درست از تحول تاریخی جامعه‌ی انسانی بوده است.

فصل دوم کتاب دیدگاه ذات‌گرایانه و غیرتاریخی اوجالان نسبت به اخلاق را نقد می‌کند. همان‌طور که گفتیم، در نظام فکری اوجالان، اخلاق و وجدان، پدیده‌های ثابت و طبیعی هستند و در همه‌ی زمان‌ها اصول و ماهیت یکسانی دارند. اوجالان این ماهیت ازلی و ابدی و بدون تغییر را آزادی و برابری میان انسان‌ها و به‌ویژه تحمل و پذیرش تنوع و تفاوت‌مندی‌ها می‌داند و آن را تجلی قانون هارمونی کیهانی در جامعه‌ی انسانی می‌داند. درحالی‌که، مقوله‌های «آزادی» و «برابری» نیز مقوله‌های تاریخاً مشخص و مربوط به عصر گذار جامعه‌ی بشری از فئودالیسم به عصر سرمایه‌داری هستند.

اما اوجالان، واقعیت ماتریالیسم تاریخی را نمی‌پذیرد. انسان مورد نظر اوجالان، دارای یک سرشت ثابت و همیشگی اخلاقی است که بنا به روایت وی، سرشت ثابت کیهانی حاکم بر طبیعت (که در طبیعت نیز چنین سرشت ثابتی وجود خارجی ندارد) آن را در وجود انسان و جامعه قرار داده است. در بحث‌های اوجالان پیرامون مسأله‌ی زنان این سرشت ثابت به شکل «سرشت زنانه» مطرح می‌شود. در این فصل نگاه ذات‌گرایانه‌ی وی چه در مورد انسان و چه اخلاق مورد نقد قرار گرفته که چگونه انسان دارای هیچ ذات ثابت و فراتاریخی و غیر قابل‌تغییری نیست و پدیده‌های اجتماعی مانند اخلاق، بر آمده از یک روابط تولیدی و اجتماعی مشخص هستند. نگاه ایده‌آلیستی اوجالان به مقوله‌ی طبیعت و بحران محیط زیست هم در این فصل مورد بحث و نقد قرار گرفته است.

فصل سوم از کتاب «نقد جهان اوجالان» در شماره‌ی آینده. ■

«آتش»

آتش

نوی آرام زمزمه‌های معصومه به همراه صدای گره زدن نخ بر دار قالی...

داشت موضوع برای اهالی خانه جالب شد. همراه معصومه، پنج شش بچه‌ی قد و نیم‌قد که دخترک اولی هم در بین آن‌ها بود به دم در آمدند. با بیرون آمدن کلمه‌ی سلام از دهان معصومه همه‌ی کودکان به تقلید از خواهرشان شروع به سلام گفتن کردند. شروع به حرف‌زدن کردم و معصومه در بین جملات من آن‌ها را به آذری به مادرش می‌گفت. نقش مترجم را میان ما داشت.

برای دیدن یکی از اقوام به این‌جا آمدم، تمایل داشتم بافتن فرش را ببینم. حیاط خانه با اینکه کوچک بود و



موزائیک کردنش هزینه‌ی زیادی نمی‌برد اما سنگ‌فرش نداشت. به دنبال زن از پله‌های زیرزمین گوشه‌ی حیاط به سمت پایین رفتیم و پشت سر من با اشاره‌ی دست معصومه و چند کلمه به زبان ترکی، بچه‌ها در حیاط منتظر ماندند و داخل زیرزمین نشدند. لامپی ۱۰۰ واتی فضای داخل زیرزمین را روشن کرد.

در بدو ورود به دلیل اختلاف نوری که در بیرون و زیرزمین وجود داشت احساس کردم وارد زیرزمینی تاریک شده‌ام به نحوی که ابتدا حتی دار قالی بزرگی را که در وسط زیرزمین کار گذاشته شده بود، ندیدم.

کف زیرزمین با موزائیک‌های خیس و نمور پوشانده شده بود و نمناکی موزائیک به کناره‌ی دیوارهای آجری هم سرایت کرده بود و تا نصف دیوار خیس بود. هوای به شدت سردی در آنجا حاکم بود. هرچه چشم انداختم اثری از شوقاژ یا بخاری برقی و یا حتی چراغ ذغالی ندیدم. نمناکی هوا، تنفس را کمی مشکل می‌کرد.

دارقالی که با تیرک‌های کلفت چوبی در وسط زیرزمین کوچک برپا شده بود با گوله‌های نخ‌های ابریشمی براق رنگارنگ که از بالای آن آویزان بود

نمای اول با فشار بر روی دکمه‌ی زنگ، دخترکی چهار پنج ساله در را باز کرد. پوست سفیدش بر اثر سرما خشک شده و ترک‌خورده بود. معلوم بود موهای بلندش که چون طنابی کلفت بافته‌شده از پشت سرش تا کمرش آویزان بود، چند روزی است شانه نخورده. پیرهن یقه اسکی صورتی و شلوار مشکی کلفت و گشادی به تن داشت و کمربندی که در کمرش گره می‌خورد آن را کمی اندازه‌اش می‌کرد. روی دو پا نشستم تا همسال قد دخترک شوم. دستانش را در دستم گرفتم. سرد بود و همانند پوست

صورتش خشک و ترک خورده و قرمز. - سلام کوچولو، مامانت هست؟ بدون اینکه جواب سلام و یا پاسخ سوالم را بدهد، به داخل دوید و با صدای بلند مادرش را صدا زد. بعد از چند دقیقه زنی حدود ۵۰ ساله بر آستانه‌ی در ظاهر شد. جلیقه‌ی بلند مشکی به تن داشت که برعکس لباس دخترش، برایش تنگ می‌نمود. موهای مشکی براقش از جلو به دو سو رفته بود و از پشت به صورت تافته‌ای بافته شده از روسری مشکی‌اش بیرون زده بود. چهره‌اش پیرتر و تکیده‌تر از سنش بود. خطوط پیشانی و دور چشم و اطراف دهانش آن‌قدر عمیق شده بود که در حالت عادی نیز از بین نمی‌رفت. گویی از ابتدا این خطوط را بر چهره‌اش حکاکی کرده باشند.

وقتی شروع به حرف زدن به زبان فارسی کردم سرش را تکان داد و چندجمله‌ای به آذری گفت که من هم همانند او که از حرف‌هایم سردنیاورد، متوجه منظورش نشدم. متوجه شد من هم از ترکی چیزی بلد نیستم. سرش را به داخل حیاط برد و معصومه را صدا زد و بعد جملاتی گفت که تصورم این بود که یعنی به دم در بیاید تا من بتوانم با او صحبت کنم. با آمدن دخترکی که معصومه نام

ادامه در صفحه بعد

نوای آرام زمزمه‌های معصومه ...

تزیین شده بود و فرش نیمه‌ای که فقط پشت آن از تاروپودهای دار معلوم بود به قسمت پایینی دار، زیبایی خاصی بخشیده بود. به خصوص گل‌های نقش‌برجسته‌ی قالی که به‌طور کامل فرش را فرش‌ی تبریزی معرفی می‌کرد که به دست هنرمندانه‌ی زنان تبریزی بافته شده بود. نقشه‌ی قالی هم که پر از گل و گلبوته بود در وسط دار قرار داشت و بر یکی از تیرک‌های افقی دار که نخ‌های سفید قالی را به دو نیم می‌کرد استوار مانده بود.

نمای دوم

در کنار فرش‌فروشی خیابان پاسداران در تهران به انتظار یک سوژه‌ی مناسب برای گزارشم هستم. وارد گالری فرش دو نبش و بزرگی می‌شوم که در و دیوار آن با انواع تابلوفرش‌های نفیس زینت شده بود و چهارسوی گالری با قرقره‌های بزرگی، فرش‌های ۶ متری و ۹ متری و ۱۲ متری به نمایش گذاشته شده بود. با این‌که فرش‌ها و تابلوفرش‌های نفیس، خودشان شکوه و جلالتی به گالری داده بودند اما مجسمه‌های حیوانات و انسان‌ها که در گوشه‌ی سالن قرارداد داشت و آبنمایی که در انتهای سالن نصب شده بود نیز بر این زیبایی خیره‌کننده می‌افزود. با ورود به گالری صدای گردونه‌ای آویزان که از برخورد در با آن بلند شده بود ورودم را به صاحبان گالری خبر داد چون هم‌زمان چشمان چند نفر به در دوخته شد. به سمت میز مجللی رفتم و در فردی که در پشت میز قرار داشت علت حضورم و این‌که منتظر سوژه‌ای مناسب برای تکمیل گزارشی هستم را توضیح دادم و با نظر مثبت مرد که بعد متوجه شدم مدیر فروش است مواجه شدم.

خوشبختانه پس از چند دقیقه دوباره صدای گردونه بلند شد و زن و مرد جاافتاده‌ای به همراه دختر و پسری جوان وارد گالری شدند. یکی از افراد داخل گالری به سمت آن‌ها رفت و پس از خوش‌آمدگویی، آن‌ها را به سمت فرش‌ها هدایت کرد.

مرد میانسال و پسر جوان که کت و شلوازی شیک به تن داشتند پشت سر مرد فروشنده به راه افتادند اما زن و دختر جوان که هر دو پالتو پوست بر تن داشتند محو تماشای تابلو فرش‌های نفیس شده بودند.

نمای سوم

معصومه و مادرش پشت دار قالی قرار گرفتند و با نگاهی به نقشه‌ی فرش، انگشتان خود را داخل نخ‌های قالی فرو کردند. معصومه که چشمانش در آن تاریکی، بهتر نقشه‌ی قالی را می‌دید شروع به خواندن نقشه کرد و هم خودش و هم مادرش با سرعتی عجیب شروع به بافتن کردند. هر

ثانیه یک گره به قالی می‌زدند و نخ آن را با کاتری که در دست داشتند می‌بریدند. نوای آرام زمزمه‌های معصومه به همراه صدای گره‌زدن نخ بر دار قالی آهنگی زیبا و محزون می‌ساخت. وقتی کار بافتن یک رج از قالی به پایان رسید، زن با شانه‌ای بزرگ بر روی دارقالی کوبید تا گره‌ها به‌خوبی بر روی فرش بخوابند. سپس با قیچی مخصوص شروع به برش نخ‌های اضافه بیرون‌زده از قالی کرد و هروقت به گل برجسته‌ای می‌رسید با احتیاط بیشتر آن را به‌طرز مخصوص قیچی می‌کرد که برجستگی گلبوته نمایان شود.

- معصومه! چند وقته که روی این قالی کار میکنید؟

تقریباً ۵ ماهه
- چه قدرش مونده؟
تقریباً یک سومش. حدوداً دو ماه دیگه کار داره.

- این فرش چند متریه؟ بافتن این فرش چه قدر طول می‌کشه؟

بستگی داره که چه قدر براش وقت بگذاری و از چه نخ‌ی استفاده کنی. من و مامانم صبح از ساعت ۵ شروع به کار می‌کنیم تا ساعت ۸ شب. چون نخ فرش ابریشمی خیلی دیر بالا میاد. برای همین این‌قدر طور کشیده و گرنه باید زودتر تمام می‌شد.

- حتما کلی قیمت این فرشه؟
ما که چون به پول احتیاج داشتیم این فرش را ارزان‌تر پیش فروش کردیم.
- چرا؟

خوب این فرش را از وقتی شروع به بافتن کردیم که من با آقا نادر عقد کردم. مامان می‌گفت باید برای تهیه‌ی جهیزیه فرش بیافیم. اما دو هفته‌ی دیگه عروسی منه و این فرش تا دو هفته‌ی دیگه تموم نمیشه برای همین مجبور شدیم پیش فروش کنیم تا بتونیم جهیزیه بخریم.

- حالا چند فروختید؟
یک میلیون و دویست و پنجاه هزار تومان

- همین قدر؟ می‌دونید این فرش گل‌برجسته با نخ ابریشمی را توی تهران چند می‌فروشند؟ حداقل ۱۰-۹ میلیون تومان. چرا اینقدر ارزان فروختید؟

از ما روستائی‌ها بیشتر از این نمی‌خرند. فرش‌های با نخ کرک را که زیر ۳۰۰ هزار تومان می‌خرند حالا این فرش چون ابریشم و گل‌برجسته با نقشه‌ی قشنگ بود، این‌قدر خریدند.

- شما بقیه‌ی سال هم فرش می‌بافید؟

بله، سفارش می‌گیریم.

- کسی که سفارش فرش را می‌دهد و کارفرمای شما است بیمه‌تان می‌کند؟

نه حتی حاضر نیست یک جای بهتر و گرم‌تر برای کار کردن به ما بدهد.

الان مادر من با این سن و سال تمام بدنش آرتروز داره تمام استخوان‌های از بس که توی این زیرزمین نمناک کار کرده درد می‌کنه. شما دست‌های ما را نگاه کنید.

معصومه دستانش را جلوی روی من گرفت. تمام انگشتانش ترک برداشته بودند و ترک نوک آنها بسیار عمیق شده بود. معلوم بود چندین مرتبه زخم شده است و دو مرتبه جای زخم قبلی که هنوز خوب نشده است زخم شده است.

- چرا اینطوری شده؟

به خاطر نخ‌ها، شما خودتان دست به این نخ‌ها بزنید که چقدر ضخیم و کلفت هستند و ما مجبوریم برای هر بار گره زدن انگشتانمان را به شدت و فشار داخل این نخ‌ها فروکنیم. برای همین زخم میشه و خون میاد. حالا که هوا سرد شده وضع بدتره چون پوست دستمان خشک شده و زود ترک می‌خوره. بعضی وقت‌ها از شدت سوزش انگشت‌ها شب‌ها خوابان نمی‌برد.

- معصومه پدرت چی؟ چکاره است؟

توی بازار نخ‌های قالی رنگ می‌کنه.

- درآمدش خوبه؟

ماهی ۹۰۰ هزار تومان

- شما چند تا بچه هستید؟

۸ تا. ۵ تا دختر، ۳ تا پسر که من بزرگترین آن‌ها هستم.

- با پول این قالی‌ها که می‌بافید خرجتون در میاد؟

اگه سالی بتونیم ۴-۵ تا بیافیم می‌تونیم یه جوری سر کنیم. اما اگه سفارش نداشته باشیم یا اینکه ارزون از ما بخرن ...

وقتی داخل حیاط شدم بچه‌ها حسایی سرگرم بازی بودند و دخترکی که انگار در غیاب خواهر و مادرش وظیفه‌ی انجام کارهای خانه را داشت، در کنار حوض مشغول شستن ظرف بود. تا مچ دستش قرمز شده بود و به کبودی می‌زد. احتمالاً نفر بعدی که مجبور بود برای تهیه‌ی جهیزیه از صبح تا شب در آن زیرزمین نمور و تاریک قالی را رج بزند و دستانش با ضربات تارهای قالی، زمخت و زخمی شود او بود و خواهر بعدیش باید جای او کارهای خانه را می‌کرد. انگار این چرخه‌ای بود که به ناچار همه باید در آن می‌چرخیدند و راه مغری وجود نداشت.

نمای چهارم

زن و مرد به همراه دختر و پسر جوان که معلوم شد دختر و داماد آن خانواده هستد و قرار است تا دو هفته‌ی دیگر ازدواج کنند، فرش دوازده متری نقش‌برجسته‌ای را پسندیدند. مدیر فروش شروع به توضیح در مورد فرش کرد که چند شانه است و چند گره دارد و از مرغوب‌ترین نخ‌های

ابریشمی در آن استفاده شده است و نقشه بی‌نظیری دارد و ...

فرش به نظرم خیلی آشنا آمد. نقش‌اش شبیه همان نقشی بود که معصومه و مادرش به فرش خود می‌زدند. خانواده فرش را پسندیدند و به همراه سه فرش دستباف ۹ متری دیگر و پرداخت وجهی در حدود ۲۰ میلیون تومان، از گالری خارج شدند. سپس من قیمت فرش ۱۲ متری تبریز نقش‌برجسته را پرسیدم.

ما ده میلیون و هفتصد هزار تومان قیمت گذاشته بودیم اما به این خانواده چون باز هم فرش برداشتند ۹ میلیون فروختیم.

- شما خودتان فرش‌هایتان را سفارش می‌دهید که بیافند؟

اکثراً بله. یعنی در واقع بدون واسطه این کار را انجام می‌دهیم. البته این فرش را به دلیل امتیازات منحصر به فردی که داشت از دلال خریدیم.

- میتونم بپرسم چند؟

حدود چهار میلیون.

- شما اطلاع دارید که دلال از بافنده چه میزان خریده است؟

خیر خبر ندارم ولی احتمالاً در حدود یک میلیون.

- شما فرش‌ها را مستقیماً از بافنده می‌خرید یا از کارفرما؟

ما با چند مجتمع بافندگی قرارداد داریم که فرش را از صاحبان مراکز می‌خریم.

- اطلاع دارید مثلاً از فرش‌ی که یک میلیون می‌خرید و ۴ میلیون می‌فروشید چقدر به خود بافنده فرش تعلق می‌گیرد؟

فکر می‌کنم چیزی در حدود ۶۰۰ تا ۹۰۰ هزار تومان

- شما فرش‌هایتان را بیمه می‌کنید؟

حتماً چون سرمایه ماست. اگر خدای ناکرده سرقت شدند یا آتش بگیرند سرمایه ما از بین می‌رود.

- خبر دارید بافندگان این فرش‌ها بیمه می‌شوند یا خیر؟

این به کارفرما بستگی دارد. من اطلاع چندانی ندارم. ■

مهتاب - امید

با ما در ارتباط باشید
email:
ataash1917@gmail.com
weblog:
n-atash.blogspot.com

به مناسبت ۵۰ امین سالگرد کمون شانگهای

از کمون پاریس تا کمون شانگهای

بسیاری از روشنفکران و جریان‌های «چپ» در جنبش سیاسی ایران و دیگر نقاط جهان، الگوی کمون پاریس (۱۸۷۱) را به‌عنوان الگوی ایده‌آل از «حکومت کارگری» و «سوسیالیستی» در مقابل تجربه انقلاب‌ها و دولت‌های سوسیالیستی در شوروی (۱۹۱۷-۱۹۵۴) و چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶) می‌گذارند. هرچند کمون پاریس اولین نمونه از استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا بود اما در واقع گام اول و ابتدایی در انقلاب کمونیستی و دارای ضعف‌های جدی بود. تجربه کمون پاریس توسط مارکس و انگلس، سپس توسط لنین و مائوتسه دون سنتز شد و درس‌های آن راهنمای استقرار دولت‌های دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه و سپس در چین شد. بی‌شک در چین سوسیالیستی، به‌ویژه در ده سال «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی» (۱۹۶۶-۱۹۷۶) تجربه دولت دیکتاتوری پرولتاریا کیفیتاً پیشرفته‌تر از تجربه آن در شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۴) بود. کمونیست‌های چینی اصول بنیادین کمون پاریس را نه در شهری کوچک مانند پاریس آن زمان و در فاصله‌ی دو ماه (عمر کمون پاریس دو ماه بود) بلکه در کشوری هفتصد میلیون نفری و در فاصله‌ی ربع قرن پیاده کردند. آن‌ها با پیچیدگی‌های عظیم این تلاش بزرگ دست و پنجه نرم کردند و توانستند بسیار بیشتر از مارکس و لنین خصلت و تضادهای ذاتی و کارکرد دولت دیکتاتوری پرولتاریا به‌مثابه دولت «دوران گذار سوسیالیستی» به‌سمت استقرار کمونیسم در سراسر جهان را مفهوم‌سازی کنند. کمونیست‌های انقلابی در چین مائوئیستی ضعف‌های جدی دولت و حزب پرولتری را به-روشنی ترسیم کردند و هشدار دادند این‌ها ابزاری هستند که برای حفاظت از انقلاب سوسیالیستی به‌شدت ضروری‌اند اما دقیقاً به علت آن‌که ابزار برخاسته از جامعه طبقاتی‌اند، می‌توانند به ضد انقلاب کمونیستی تبدیل شوند و برای مهار جنبه‌های منفی آن به چاره‌جویی برخاستند. این انقلابیون کمونیست، دانش عمیق و گران‌بهایی از پیچیدگی انجام یک انقلاب رهایی‌بخش برجای گذاشتند که در سنتز نوین باب آواکیان در بدنه

تئوری‌های کمونیستی بافته شده است و آواکیان بر پایه آموختن از این تجربه و جمع‌بندی‌های بیشتر، الگوی رهایی‌بخش‌تر و معتبرتری از دولت دیکتاتوری پرولتاریا برای جوامع سوسیالیستی آینده ارائه می‌دهد.

یکی از تجارب آموزنده انقلاب کمونیستی، تجربه استقرار «کمون شانگهای» در چین سوسیالیستی به سال ۱۹۶۷ است. اکنون نیم قرن از آن تجربه می‌گذرد. استقرار این کمون، فصلی از پیشبرد «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی» (انقلاب فرهنگی) بود. (برای آشنایی با اهداف و فرآیند «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی» به مطالب همین ستون در نشریه آتش شماره ۶۰ و به‌ویژه کتاب تاریخ واقعی کمونیسم اثر ریموند لوتا رجوع کنید).

شانگهای بزرگ‌ترین مرکز شهری و صنعتی چین سوسیالیستی بود. بنابراین چگونگی پیشرفت انقلاب فرهنگی در این شهر، تأثیر به‌سزایی بر کلیت فرآیند انقلاب فرهنگی داشت و درواقع آزمون مهمی برای آن بود.

پیش‌درآمد استقرار «کمون شانگهای» قیامی بود که به «توفان ژانویه» معروف شد. این شورش توسط یکی از رهبران «کمیته انقلاب فرهنگی» یعنی، چان چون چیانو رهبری می‌شد. این شورش، قدرت رویزیونیست‌ها را از پایین سرنگون و «کمون شانگهای» را برقرار کرد. چان چون چیانو از کمونیست‌های انقلابی پیرو مائوتسه دون و تئوریسین بزرگی بود که در سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی، مقاله‌ی مهمی در مورد «حق بورژوایی» و لزوم محدود کردن آن در جریان پیشبرد انقلاب سوسیالیستی نوشت. وی برای روشن کردن منظور، در این اثر به تجربه کمون پاریس و اثر مارکس به نام نقد برنامه گوتار جوع می‌کند و می‌نویسد، جامعه سوسیالیستی در کلیه جوانب اقتصادی، اخلاقی و فکری هنوز آثار جامعه کهنه‌ای که از بطن آن زاده شده است را با خود حمل می‌کند. به‌طور مشخص، توزیع ثروت برحسب «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش» صورت می‌گیرد و نه

«از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش» و این نشانه به کار بردن «حق بورژوایی» و نظام هیئرشیک (سلسله‌مراتبی) اجتماعی است. به گفته چان، هرچند جامعه سوسیالیستی به فوریت نمی‌تواند کلیه نابرابری‌های برجای‌مانده از جامعه کهنه را ریشه‌کن کند اما باید نسبت به آن‌ها آگاه بوده و مرتباً محدودشان کند. اما چان ادامه داده و تأکید می‌کند که منظور مارکس از نشان دادن واقعیت این نبود که چون واقعیت است پس باید آن را توجیه و نهاده‌ی آن کرد. چان اعلام کرد اتخاذ اقدامات انقلابی توسط کمون پاریس که کمتر بر منافع مادی تأکید داشت بخشی از تلاش برای محو نظام سلسله‌مراتبی «حق بورژوایی» بود. چان بر اهمیت آموزش کمونیستی برای محو کامل «حق بورژوایی» از جمله نظام دستمزدی هیئرشیک تأکید می‌گذارد. مائوتسه دون در نامه‌ی این مقاله را تحسین کرد و گفت، «اساساً صحیح است و فقط این کمبود را دارد که در تشریح فرآیند تاریخی حق بورژوایی جامع نیست.»^۲ (نقل شده در کتاب «کمون پاریس تا کمون شانگهای»)

با وجود حمایت مائوتسه دون، بسیاری از رهبران حزب شروع به نظریه‌پردازی علیه این نظریه کرده و به‌شدت از نظام دستمزدی چند لایه حمایت و آن را نهادینه و تحکیم کردند. پس از آغاز «انقلاب فرهنگی» و در جریان آن، چان چون چیانو، بار دیگر در اثری به نام «اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا» این نظام چندلایه را به چالش گرفت. پس از پیروزی «انقلاب فرهنگی» در سرنگون کردن قدرت رویزیونیست‌ها (رهبران سرمایه‌داری) از مقامات بالای حزبی و دولتی، دگرگونی‌های انقلابی بزرگی در عرصه‌ی روابط تولیدی و اجتماعی و افکار به‌وجود آمد و میدان «حق بورژوایی» محدود شد. به‌طور مثال، شکاف در نظام دستمزدی کمتر شد. نقش افراد در تقسیم کار اجتماعی دچار تغییر شد. در کارخانه، کارگران در زمینه‌ی طراحی و مدیریت شرکت می‌کردند و مدیران و مهندسان در تولید. زنان کارگر و کارکن، در طول هفته عادت ماهانه‌شان دگمه‌ای قرمز بر سینه می‌زدند و به آنان وظایف سبک‌تر داده می‌شد. تأمین نیازهای رفاهی و اجتماعی رایگان شد. کسانی که فرزندان بیشتر داشتند با وجود انجام کار برابر، دستمزد بیشتری دریافت می‌کردند. کارگران و کارکنان کارخانه‌ها، بخشی از روز کاری را به مطالعه‌ی تئوریک و مباحث سیاسی اختصاص می‌دادند. همه به دخالت‌گری در مهم‌ترین امور و سیاست‌های دولت تشویق می‌شدند.

در مقابل، رویزیونیست‌ها که کماکان به شکل‌های مختلف به حیات و نفوذ خود ادامه می‌دادند، این سیاست‌ها را موجب گسترش هرج و مرج در تولید قلمداد می‌کردند و وظیفه کارگران را، کار کردن و رعایت اکیید انضباط کاری می‌دانستند و نه بحث و مطالعه‌ی تئوریک و دخالت در سیاست‌های دولت.

کمون شانگهای چگونه زاده شد؟
در دهه‌ی ۶۰ کمیته‌ی حزبی شهرداری شانگهای تبدیل به میدان مبارزه‌ای حاد بین خط انقلابی مائو برای پیشبرد انقلاب سوسیالیستی و خط رویزیونیستی شد. البته خط رویزیونیستی در قالب واژه‌های مارکسیستی بیان می‌شد. این خط، وظایف اساسی انقلاب را چنین تعریف می‌کرد: توسعه‌ی اقتصادی سریع، قرار دادن تخصص در مقام فرماندهی، ایجاد ساختارهای کنترل سیاسی و تشکیلاتی برای تحمیل انضباط کاری شدید و اطاعت کارگران. این خط کارگران می‌پیچید تا آنان را به لحاظ سیاسی گیج و خواب کند. در ابتدای انقلاب فرهنگی، رویزیونیست‌ها کنترل واحد حزبی در شهرداری شانگهای را در دست داشتند اما کمونیست‌های انقلابی پیرو مائوتسه دون نیز در آن بودند.

در اگوست ۱۹۶۶، بیانیه ۱۶ ماده‌ای انقلاب فرهنگی انتشار یافت. این سند با جمع‌بندی از چند ماه فعالیت حاد انقلابی، فراخوان انتقاد توده‌ای، مباحثه توده‌ای و بسیج توده‌ای برای «سرنگون کردن افراد صاحب قدرتی که راه سرمایه‌داری در پیش گرفته‌اند» را صادر کرد. «قیام ژانویه» در شانگهای، از این اصول پیروی می‌کرد و رخدادی تعیین‌کننده برای انقلاب فرهنگی بود. شورش‌گران، دستگاه رهبری رویزیونیستی در کمیته حزبی شهرداری شانگهای را با حملات سیاسی پیگیرانه سرنگون کردند. در طول ماه ژانویه، سطوح مختلف حکومت و دستگاه اداری شانگهای سرنگون شد. نیروی اولیه این حرکت، دانشجویان رادیکال (گارد سرخ) بودند اما جنبش به سرعت در کارخانه‌ها و محل سکونت کارگران گسترش یافت. در همه‌جا گروه‌های کارگری شورش‌ی شکل گرفت. البته توده‌های کارگر، جمعی یکدست نبودند. برخی از تشکل‌های کارگری که به ظاهر از مائوتسه دون حمایت می‌کردند درواقع تحت رهبری رویزیونیست‌ها بودند و رویزیونیست‌ها از آن‌ها برای حمله به کارگران و دانشجویان انقلابی استفاده می‌کردند.

یک گروه کارگری رادیکال به نام

«ستاد فرماندهی عمومی کارگران» رهبری حرکت را به دست گرفت. این گروه از اتحاد چند تشکل کارگری شورشی و تحت رهبری مقرر فرماندهی مائونیستی حزب کمونیست شکل گرفت. همین گروه، رهبری حزب کمونیست در شهرداری شانگهای را به‌خاطر پشت کردن آن‌ها به انقلاب و برنامه‌ی احیای سرمایه‌داری بر کنار کرد و کارگران و دیگر توده‌های مردم را برای مقابله با این رهبری بسیج کرد و خواست شکل گرفتن و استقرار نهادهای جدید قدرت پرولتری را طرح کرد. تشکل‌های شورشی توده‌ای مرتباً از سوی رهبری رویزیونیست شانگهای کنار زده شده بودند. یکی از تاکتیک‌های رویزیونیست‌ها این بود که به گرایش‌های فردگرایانه و عقب‌مانده افراد بدمند و با ارائه‌ی انواع و اقسام امتیازهای اقتصادی نظیر افزایش دستمزدها و پاداش دادن مبارزه را به کج‌راه بکشند. کمونیست‌های انقلابی، این حملات رویزیونیستی به خط انقلابی را «وزیدن باد اکونومیستی» خواندند. هرچند بخشی از کارگران این خواسته‌ها را طرح می‌کردند اما رویزیونیست‌ها به‌طور حساب‌شده به آن دامن می‌زدند تا توجه و انرژی را از مباحث و مبارزات بزرگ سیاسی بر سر این که آیا چین بر مسیر سوسیالیستی و حزب کمونیست چین بر مسیر کمونیستی خواهد ماند یا نه، منحرف کرده و بر روی مسایل حاشیه‌ای متمرکز کنند. کمونیست‌های راستینی چون چان چون چیائو به‌طور خستگی‌ناپذیر مبارزه کردند تا توجه کارگران را مجدداً بر مسایل حیاتی پیش پای انقلاب فرهنگی و به‌ویژه این مسأله‌ی حاد که کدام خط باید در رهبری کمیته‌ی حزب در شانگهای باشد، متمرکز کنند. در چند روز اول ژانویه‌ی ۱۹۶۷ با روشن شدن چارچوب مبارزه و انباشت قوا توسط نیروهای انقلابی، جهشی در مبارزه‌ی طبقاتی حاصل شد. روز سوم ژانویه، رادیکال‌ها یکی از سه روزنامه‌ی عمده شهر را تسخیر کردند. در روزهای بعد، فرماندهی مرکزی کارگران طی بیانیهای این خط اکونومیستی را افشا کرد و توده‌ها را دعوت به وحدت حول خط انقلابی کرد. یک میلیون نفر برای شرکت در افشای خط رهبری سابق شهر گرد آمدند. از روز ششم ژانویه شهرداری تسخیر شد و ده روز بعد، نیروهای شورشی اداره‌ی راه آهن و بنادر را در دست گرفتند. اما نیروهای شورشی نگذاشتند تا در حیات اقتصادی شهر و تامین تسهیلات شهری خللی وارد شود. رهبری انقلابی به آنان آموخته بود که در حین «انقلاب فرهنگی» باید وظایف

عمومی را نیز پیش ببرند. روز ۱۵ ژانویه شورشیان موفق به اعلام رهبری جدید شدند. چان چون چیائو و وان هون ون (رهبر ستاد فرماندهی کارگران) مسئول بازسازی رهبری شهر شدند. همزمان ارتش رهایی‌بخش خلق نیز به کمک تشکل‌های شورشی آمد و به تحکیم آنان یاری رساند. همه‌ی این‌ها در راستای خطی بود که ستاد «انقلاب فرهنگی» تحت رهبری مائو و دیگر رهبران کمونیست حزب جلو گذاشته بودند. مائو فراخوان بمباران مقرهای فرماندهی رویزیونیسم در حزب کمونیست را صادر کرده بود. «توفان ژانویه» اعتراضات عظیم توده‌های شانگهای، هرج و مرج انقلابی رهایی‌بخش، سربلند کردن تشکل‌های جدید، انقلابی‌تر شدن روابط میان بخش‌های مختلف مردم، حضور دانشجویان در کارخانه‌ها برای دامن زدن به این شورش و... بود. روز پنجم فوریه «کمون شانگهای» به رهبری چان چون چیائو رسماً اعلام موجودیت کرد. مائوتسه دون فوراً تسخیر قدرت توسط شورشیان در شانگهای را تحسین کرد زیرا بیان یک تکامل سیاسی کیفیتاً نوین و رهایی‌بخش و پیشروی بزرگی در زمینه‌ی ادغام توده‌های انقلابی در ساختار قدرت بود. یکی از درس‌های کلیدی کمون پاریس (۱۸۷۱) که با آغاز انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۶ در نشریات انقلابی تبلیغ می‌شد این بود: توده‌های انقلابی نمی‌توانند ماشین دولتی قدیمی را به کار بگیرند بلکه باید اشکال جدیدی از قدرت سازمان‌یافته را بیافرینند. کمون شانگهای مرکب از نمایندگان سازمان توده‌های انقلابی بود و اصول حاکمیت آن عبارت بود از: یک نظام انتخابات عمومی برای تشکل‌های توده‌ای دائمی بر اساس اسامی کاندیداهایی که توده‌ها جلو گذاشته و یا آن را بازبینی می‌کردند؛ در هر زمان اعضای گروه‌های انقلاب فرهنگی از طریق فراخواندن اعضا یا هیئت‌هایی که عدم صلاحیتشان ثابت شده بود و جایگزینی آن‌ها از طریق انتخابات، می‌توانستند مورد انتقاد قرار بگیرند. کمون شانگهای، قبل از هر چیز بیان انقلابی بود که در چین سوسیالیستی علیه قدرت «رهروان سرمایه‌داری» و برای سرنگونی آن‌ها در جریان بود. بیان پس گرفتن قدرت سیاسی پرولتاریا در شانگهای که به زیر نفوذ رویزیونیست‌های درون حزب در آمده بود. «ستاد فرماندهی عمومی کارگران» نیروی مهمی در کمون بود و رفقایی مانند چان چون چیائو رهبران انقلابی کمون بودند. این رهبری انقلابی، خط مائو را به اجرا گذاشته و از نتایج کار جمع‌بندی می‌کرد. در کمون «به روی همه» باز نبود. مشارکت و انتخابات بر اساس معیارهای سیاسی انجام

می‌شد. رویزیونیست‌ها و فراکسیون‌های مختلفی که به پیشاهنگان این نیروی انقلابی حمله کرده بودند کنار گذاشته شدند. اصول کلیدی کمون این‌طور شکل گرفت که کارگران و نمایندگان که کارکنان کمون را تشکیل می‌دادند، نمایندگان سازمان‌های توده‌ای بودند. این سازمان‌ها اسامی کاندیداهای خود را می‌دادند. این نمایندگان تابع انتقاد و بازرسی توده‌ای بودند و توده‌ها می‌توانستند آنان را عزل کنند. نمایندگان باید در کار تولیدی شرکت می‌کردند تا تفاوت میان آن‌ها و اعضای عادی سازمان‌های توده‌ای به حداقل برسد. هیچ نقش ویژه یا مقامی به هیچ نیروی سیاسی تعلق نگرفت. حزب کمونیست نقش نهادینه رهبری در کمون نداشت. هرچند که رهبرانی مانند چان چون چیائو به‌طور عینی نقش این رهبری را بازی می‌کردند. به این ترتیب، کمون شانگهای هم تجسم برخی شاخص‌های کلیدی کمون پاریس بود و هم گسستی از سیستم قدرت سیاسی در دوره قبل از انقلاب فرهنگی. سیستم قبلی ادغام همه ساختارهای حاکمیت در یک نظام دولتی واحد بود که حزب کمونیست آن را رهبری می‌کرد. با تشکیل کمون شانگهای کمیته قدیم حزب در شهرداری جای خود را به یک نوع نظام نمایندگی داد که به سازمان‌های توده‌ای متصل بود. مائوتسه دون و دیگر رهبران «انقلاب فرهنگی» تحولات شانگهای و تشکیل کمون و کارکرد آن را از نزدیک دنبال کرده و نقاط قوت و ضعف آن را جمع‌بندی می‌کردند. در نهایت، به این نتیجه رسیدند که کمون شکل مناسبی برای پیشبرد انقلاب همه‌جانبه در شرایط مشخص مبارزه‌ی طبقاتی در چین و جهان نیست. مائو در صحبت با چان چون چیائو به وی گفت، شکل کمون را نمی‌توان تبدیل به الگو و ساختار پایه‌ای در مناطق و محل‌های گوناگون کرد زیرا هنگامی که پای سرکوب ضد انقلاب به میان بیاید، بسیار ضعیف خواهند بود. می‌توانیم این پرسش‌ها را مطرح کنیم: در نظام کمونی، شکل قدرت سراسری چه خواهد بود؟ آیا ارتشی وجود خواهد داشت؟ چه کسی آن را رهبری خواهد کرد؟ مشاجرات میان کمون‌ها چگونه حل و فصل خواهد شد؟ شکاف میان شهر و روستا چگونه محدود خواهد شد؟ اگر نظام قدرت سراسری، از پیوستن کمون‌ها به وجود آید، چه کسی آن را رهبری خواهد کرد؟ در این نظام قدرت سراسری که کمون‌های محلی متفاوت را در بر خواهد گرفت و در واقعیت و بر حسب ضرورت باید آن‌ها را تابع خود کند، آن جنبه از دموکراسی مستقیم که شکل کمونی به وجود آورده است، دیگر همان معنا را نخواهد داشت.

دقیقا همین عوامل بود که مائوتسه دون را به این نتیجه رساند که کمون شانگهای را نمی‌توان تعمیم داد. دو هفته پس از شکل‌گیری کمون شانگهای، شورشگران استان دیگری (Heilongjiang) الگوی متفاوتی از حکومت انقلابی را ارائه دادند. این الگو، کمیته انقلابی بود و از سه عنصر تشکیل می‌شد: یکم، نمایندگان سازمان‌های توده‌ای انقلابی کارگران و دهقانان، از جمله گارد سرخ. دوم، نمایندگان ارتش رهایی‌بخش خلق. سوم، نمایندگان کادرهای حزبی که فرآیند پرتلاطم انقلاب فرهنگی را از سر گذرانده و حول خط انقلابی مائوتسه دون متحد شده بودند. مائو کمیته انقلابی را شکل مناسب‌تری برای گسترش جنبش انقلابی و پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی تحت رهبری انقلابی دید. اما خصوصیات مهم الگوی کمون حفظ و در کمیته‌های انقلابی ادغام شد. از جمله، انتخابات در سازمان‌های توده‌ای و شرکت کادرها در کار تولیدی. چان چون چیائو در تلویزیون ظاهر شد و نقصان‌های شکل کمون را در جزئیات تشریح کرد و مسائل تئوریک و عملی آن را با توده‌ها در میان گذاشت. روز ۲۴ فوریه کمون شانگهای منحل شد و کمیته انقلابی جای آن را گرفت و توانست اکثریت بزرگ کارگران شانگهای را متحد کند. (کلیه مطالب بالا از مقاله "سیاست رهایی‌بخش" آلن بدیو: کمونیسمی در قفس دنیای بورژوازی به قلم ریموند لوتا، نایب دوتیا، استخراج شده است. مگر در مواردی که منبع ذکر شده است)

ادامه‌ی این مطلب در آتش شماره ۶۴ منتشر خواهد شد. ■

«آتش»

یادداشت:

۱ Zhang Chunqiao Pochu zichanjieji de faquan sixiang (Eradicating Bourgeois Rights), in People's Daily (Renmin Ribao), Oct. ۱۳, ۱۹۵۸. نقل شده در کتاب: «کمون پاریس در شانگهای» ۲۰۱۰

The Paris Commune in Shanghai by Hongsheng Jiang. ۲۰۱۰

۲ Mao Zedong, Introduction for Eradicating Bourgeois Rights, in People's Daily (Renmin ribao), Oct. ۱۱, ۱۹۵۸

۳ برای شرح وقایع کمون شانگهای و جمع‌بندی از آن به اثر بسیار مهمی که توسط ریموند لوتا، نایب دوتیا، ک.جی.آ نگاشته شده است رجوع کنید. عنوان اثر: "سیاست رهایی‌بخش" آلن بدیو: کمونیسمی در قفس دنیای بورژوازی. مکان جستجوی اثر به فارسی: www.cpmim.com